

خلقت انسان

به نظر می‌رسد آن چه قرآن به عنوان آدم خطاب می‌کند نه یک شخص خاص که نوع انسان است که پس از آن که انسان با طی مراحل تکاملی جانداران قبل، قابلیت حلول روح خدایی (تعلیم اسماء) را یافت خدا تصمیم گرفت او را آدم کند. به نظر می‌رسد ابلیس از خیلی وقت قبل (شاید از زمان مخاصمه‌ای که در عرش درگرفت و قرآن در 38:69 به آن اشاره می‌کند) ملکی شیطان (به همان معنی معمول که برای یک بچه‌ی شیطان می‌گوییم) بوده است و خدا هم به هر حال او را با شیطانی‌هایش تحمل می‌کرد. ابلیس مانند هر ملک دیگری مسئولیتی از طرف خدا داشت که آن فرمانروایی زمین بود. بشر حاصل تکامل به مقتضای طبیعت هنوز حیوان گونه‌اش در زمین به افساد و خون ریزی می‌پرداخت. در مقطعی خدا تصمیم گرفت نوع آدم را خلیفه (ی دیگر) خود بر روی زمین قرار دهد و قبل از این کار تصمیمش را با ملائکه و منجمله ابلیس که از ملائکه‌ی تسبیح گوی خدا بود و به نوعی خلیفه‌ی جاری خدا بر زمین محسوب می‌شد در میان گذاشت. ملائکه گفتند چرا می‌خواهی آدمی که (بر حسب خوی حیوانی یادگار از فرایند تکاملی‌اش) فساد و خون ریزی می‌کند را خلیفه‌ی خود روی زمین قرار دهی در حالی که ما خود تو را تسبیح می‌گوییم. خدا گفت من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید و از روح خود در نوع آدمی دمید و سپس قدرت خدایی آدمی را به رخ ملائکه کشید و از آنها خواست به آدمی سجده کنند. ابلیس اما تکبر نمود و این کار را نکرد (شاید چون خود را خلیفه‌ی اول خدا بر زمین و مخلوق آتش و آدم را مخلوق خاک زمین تحت سلطه‌ی خویش می‌دانست)، از این رو خدا به خاطر تکبری که نموده بود او را از مقامش (و نیز فرمانروایی بر زمین) اخراج نمود اما او تا روز قیامت وقت خواست و خدا به او وقت داد و او نیز تصمیم به اغوای آدم (و شیطان‌های همزاد آدمیان) تا روز قیامت گرفت. با این قابلیت که نوع آدم به دست آورد این قابلیت را یافت که خود و قرین شیطانی خود (زوج خود) را به جوار خدا در جنت بالا بکشد. توجه باید داشت که همه‌ی این ماجراها تنها برای یک فرد (پیامبر) به نام آدم اتفاق نیفتاد بلکه برای همه‌ی آدمها یا نوع آدمی چنین واقعه‌ای رخ داد. خدا از آدمی خواست که در جنت کار مشخصی را انجام ندهند اما ابلیس که به خاطر ملک بودنش به جنت راه داشت و تصمیم به فریب و گمراهی آدمی گرفته بود به ویژه از طریق شیطان قرین آدم (زوج) که از جنس خود ابلیس بود (هر چند توسط آدمی خدایی شده بود) آدمی را فریب داد و خدا هم همه‌ی آنها (آدمیان و شیاطین زوج آنها) را به زمین بازگرداند، و زمین تفرقه را گردونه‌ی تناسخ آدم گرداند.

با برداشت از مضامین سورهی 2 (بقره) به نظر می‌رسد داستان خلقت انسان بدینگونه است:
(2:29) هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّيْهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ در ابتدا، گُرهی زمین شکل گرفت و بعد، جَوّ آن به شکل 7 لایه‌ای، در اطراف آن تشکیل گردید (این 7 لایه عبارتند از لایه‌های اتمی و مولکولی مشخص (H، O، O₂، NO، N₂، O₃ و H) که بر حسب وزن اتمی خود به صورت طبقه طبقه روی یکدیگر قرار گرفته‌اند).

(2:30) وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (زمانی که زمین دارای این اتمسفر این قابلیت را یافت که زندگی بر روی آن جریان یابد خدا به ملائکه گفت تصمیم دارد جانشینی روی زمین قرار دهد یا به عبارتی تجلیای از خود را روی زمین قرار دهد، و این جانشین (علاوه بر ملک بزرگ، ابلیس)، آدم بود. این جانشینی مورد اعتراض ملائکه قرار گرفت. ولی خدا گفت چیزی را میداند که ملائکه نمیدانند. به نظر میرسد تصمیم خدا این بوده است که با حاکمیت نیروی منفی شیطان، آدم را، به عنوان تجلی مثبت و جانشین دیگری برای خود بر روی زمین، در پیکار با نیروی منفی تا حد خدایی ارتقا دهد، و احتمالاً این همان چیزی است که ملائکه نمیدانستند.

(2:31) وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) بدین لحاظ به آدم تمام اسماء را تعلیم داد و بعد به ملائکه گفت اگر راست می‌گویید بگویید این اسماء چیستند؟ (احتمالاً این تعلیم اسماء، همان نفخهی روح خدا در آدم است.)

(2:32) قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ) ملائکه اظهار ناتوانی کردند و گفتند تا تو به ما تعلیم ندهی نمیدانیم. (به نظر می‌آید در واقع خدا آدم را به عنوان سوگلی خویش برگزیده و در برابر ملائکه و از جمله ابلیس از او تعریف کرده است.)

(2:33) قَالَ يٰٓأَدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ) پس خدا از آدم خواست که این اسماء را به ملائکه بگوید و در این رابطه به ملائکه فخر فروخت.

(2:34) وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَأِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) بعد از آن، از ملائکه خواست که بر این آدم خدایی شده سجده کنند. همگی این کار را کردند به جز ابلیس که با تکبر این کار را نکرد (خدا نیز، او را از فرمانروایی زمین برکنار کرد و از او خواست که از آن خارج شود. اما او مهلت خواست و خدا نیز تا روز قیامت، یعنی روز نابودی زمین، به او مهلت داد که فرصت فریب بنیادم را داشته باشد).

(2:35) وَقُلْنَا يٰٓأَدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ) خدا (نوع) آدم خدایشده و شیطان قرین یا همزاد او را در جنت، مأوا داد و از آنها خواست به شجره‌ی ممنوعه نزدیک نشوند.

(2:36) فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُم لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَعَ إِلَىٰ حِينٍ) اما ابلیس، شیطان قرین آدم و از طریق او آدم را فریب داد و آدم چنین کرد و باعث هبوط و بازگشت آنها به زمین شد. در اینجا خدا دیگر با لفظ جمع، آدم را مخاطب قرار میدهد و میگوید شما با یکدیگر دشمنی میکنید، و بدینگونه خدا، متفرق شدن روح واحد آدمیان را میرساند. به نظر میرسد هنگامی که تکامل بشر به حد مناسبی رسید خدا از روح خود در آدمیان دمید یعنی قسمتی از روح خدا در کالبد آدم جای گرفت که همان کمک خداست به آدم در تعلیم اسماء به او. بالاخره این روح دمیده شده به عنوان یک واحد منفرد جمع آدمیان، قابلیت صعود به بهشت را کسب کرد، و شاید از اینروست که در این مرحله هم از او و هم از شیطان قرینش به صورت مفرد (یعنی به صورت آدم و زوج او) صحبت میشود. پس از تخلص این روح و قرین او از دستور خدا، این روح و قرینش برای مدتی معین به زمین تبعید شدند. در زمین که بساط تفرقه و جهان دوگانگی است، این روح و قرینش دیگر مفرد نیستند و تقسیم شده به ابدان مختلف تعلق میگیرند (کما این که قبلاً نیز آدمیان داشتیم نه یک آدم تنها) و در گردونه‌ی تناسخ قرار میگیرند تا هر واحد جزئیای از روح که بتواند، پالایش یافته و خود را نجات دهد و احتمالاً در نهایت، این جزءها مجدداً به خدا پیوسته و در او واحد گردند.

مجدداً این داستان را مرور میکنیم: خدا گریه زمین و اتمسفر آن را خلق کرد و نخست بر آن یکی از فرشتگان خویش به نام ابلیس را به عنوان خلیفه‌ی اول خویش منصوب کرد. در روند تکامل، بشر را

در زمین بهوجود آورد. از روح خود در آدم دمید که شاید این همان تعلیم اسماء به وی باشد. با این کار، آدم بر ملائک برتری یافت و خدا این را عملاً به ملائک نشان داد. از ملائکه خواست که پس بر آدم سجده کنند. ابلیس که میدید باید بر موجودی از قلمروی زیردست خود، که از خاک خلق شده است، سجده کند کبر ورزید و این کار را نکرد. خدا تصمیم به عزل او از سلطه بر زمین گرفت، اما او تا هنگام وقوع آن واقعه‌ی عظیم برای زمین (یعنی قیامت) مهلت خواست که همچنان حاکم زمین باقی بماند، و این درخواست او مورد قبول خدا واقع شد. ابلیس تصمیم به گمراهی آدمیان گرفته بود، لذا احتمالاً برای آدم، قرینی از جنس خود جهت اعمال نفوذ بر او تعیین کرد. توسط خدا، آدم خداییده و قرینش، که احتمالاً به دلیل مقارنتش با آدم، جزوی از او محسوب میشد یا به همین دلیل، آدم بر او نفوذ مثبت داشته و او را نیز خدایی کرده بود، به بهشت صعود داده شدند. پس احتمالاً هرچند بشر هنوز در زمین بود و چون دیگر موجودات طبیعی بر زمین راه می‌رفت اما روح خدایی او و قرینش به بهشت صعود داده شده بودند. در بهشت اما باز ابلیس، این ملک مطرود، شاید بیشتر از کانال این قرین که از جنس خود ابلیس بود، به فریب آدم و قرینش پرداخت. هرچند ابلیس سلطان زمین بود اما به دلیل ملک بودنش هنوز به طبقات بهشتی راه داشت. آنها فریب خوردند و خدا آنها را مجدداً به زمین بازگرداند، و آدم پشیمان شد و توبه کرد اما خدا دیگر کُل روح آدمیان را به بهشت بازنگرداند. گویا آن وحدتی که پس از صعود آدم به بهشت وجود داشت در بازگشت به دنیای تفرق شیطانی باید در بدن‌های مختلف آدمیان، پراکنده و در چرخه‌های تکرار، متناسخ می‌شد. خدا به روح پشیمان و توبه‌کار و متفرق آدم گفت اکنون باید با پیروی از فرستادگانم و سعی در تزکیه و رهایی از چرخه‌های تناسخ و دنیای ابلیس خود را عروج و نجات دهی.

ریشه‌ی روح $19 \times 3 = 57$ بار در قرآن آمده است.

ابلیس به عنوان وجه منفی تجلی‌ای از خدا که وجه مثبت آن جبریل است خلافت تقریباً کاملی روی زمین دارد. اما از جانبی، جنبه‌ی مثبت فوق‌الذکر، یا روح‌الارواح، از روح خود در عادم دمید و او را نیز جهت نجات، جانشین یا نماینده‌ی خود در روی زمین کرد. عادم (46) (به صورت تقطیع شده، ع (1) (1) (د (4) م (40))، بالفطره در قطب مخالف ابلیس (103) (به صورت تقطیع شده، ا (1) ب (2) ل (30) ی (10) س (60)) قرار می‌گیرد: $19 \times 3 = 57$ ، و $19 \times 19 \times 19 \times 2 \times 30 \times 146 - 19 \times 19 \times 2 \times 30 - 19 \times 30$ اشاره به 2:30 دارند.

در هر مضرب 19 که شامل یکی از معادل‌های ابجدی ابلیس و شیطن باشد می‌توان آن را با دیگری عوض کرد و باز مضربی از 19 به دست آورد. خلیفه به صورت تقطیع شده، خ (600) ل (30) ی (10) ف (80) ه (5)، به صورت عبارت $5 \ 80 \ 10 \ 30 \ 600$ منجر به یک مضرب 19 می‌شود. چنان که گفته شد ابلیس، یا ا (1) ب (2) ل (30) ی (10) س (60)، خلیفه (اول) خدا بر زمین بوده است، $19 \times 19 \times \dots = 600 \ 10 \ 30 \ 2 \ 1 \ 5 \ 80 \ 10 \ 30 \ 60$. چنانکه گفته شد از آنجا که از روح جبریل که جنبه‌ی مثبت خلیفه‌ی خدا بر روی زمین است در آدم دمیده شده است پس عادم (46) نیز همچون ابلیس (103) یا شیطن (369) خلیفه (725) می‌باشد: $19 \times 46 = 874$ ، و $19 \times 2 \times 30 = 1140$ که در آن 30 و 2 اشاره به 2:30 دارد.

58:21 کتب الله لأغلین انا و رُسُلِی ان الله قوی عزیز خدا نوشته است که حتماً من و فرستادگانم پیروز می‌شویم. حتماً خدا قوی و عزیز است. سیاق آیه به‌گونه‌ای است که نشان می‌دهد گوینده‌ی آن نه خدا (یعنی الله) است نه رسولان. پس باید ببینیم این «انا» (52) (ا (1) ن (50) ا (1)) کیست. به‌نظر می‌آید روح (214) الامین (132) (ر (200) و (6) ح (8) ا (1) ل (30) ا (1) م (40) ی (10) ن (50)) باشد، $19 \times 79 = 1501$ و $19 \times \dots = 200 \ 6 \ 8 \ 1 \ 30 \ 1 \ 40 \ 10 \ 50$ و

537×21×19=21+132+52+58. پس گویا منظور آیه این است که کتب (ک) (20) ت (400)
 ب (2) الله (ا) (1) ل (30) ل (30) ه (5) لاغلب (ل) (30) ا (1) غ (1000) ل (30) ب (2) ن (50)
 روح الامین (ر) (200) و (6) ح (8) ا (1) ل (30) ا (1) م (40) ی (10) ن (50) و (و) (6) رسل (ر) (200)
 س (60) ل (30) ی (10) ،

...19=2+400+5+30+1+50+2+30+1+1000+30+1+50+10+40+1+30+1+8+200+6+200
 10 30 60. روح الامین همان جبریل است و بنابراین منظور آیه کتب (422) الله (66) لاغلب (1113)
 جبریل (245) و (6) رسل (300) می باشد، ...19=422+66+1113+245+6+300. به نظر می آید جبریل
 یا روح الامین یا روح القدس به عنوان قطب مثبت آفرینش های تحتانی (یا دنیایی) الله و تجلی روح خدا
 در این طبقات در مقابل ابلیس یا شیطان به عنوان قطب منفی آفرینش های تحتانی الله قرار می گیرد.
 همچنین به نظر می رسد قرآن تقریر این قطب مثبت تجلی خدا در طبقات پایین، یعنی جبریل، باشد و نیز
 ارسال رسل کار اوست.

همانگونه که گفته شد آدم به همراه قرینش به عالم دوگانگی زمین هبوط کرد و دچار تکثر شد و گویی
 هر جزئی از او که از روح خدا بود در بدنی قرار گرفت و همینطور بود در مورد قرین او. پس هر
 روح دارای قرین خود شد. این روح و قرین او درواقع یک هویت هستند منتهی با دو جنبه ی مثبت
 (مربوط به روح) و منفی (مربوط به قرین). با همین قیاس در ابعاد بزرگتر به نظر می رسد هر روح
 بزرگی نیز قرین خود را دارد. بنابراین جبریل نیز دارای قرین خود می باشد. قرین او ابلیس است. این
 دو درواقع یک هویتند با دو جنبه ی مثبت (مربوط به جبریل) و منفی (مربوط به ابلیس)، و شاید این
 درست باشد که بگوییم کان (71) (ک) (20) ا (1) ن (50) ابلیس (103) ا (1) ب (2) ل (30) ی (10)
 س (60) قرین (360) ق (100) ر (200) ی (10) ن (50) جبریل (245) ج (3) ب (2) ر (200)
 ی (10) ل (30) : 19×41=71+103+360+245 و

...19=50+20+60+10+30+1+50+10+200+100+30+200+3

3:50 أءذا متنا و كنّا ترا با ذلک رجع بعید
 4:50 قد علمنا ما تنقص الارض منهم و عندنا کتب حفیظ

9:50 و نزلنا من السماء ماء مبرکا فأنبئنا به جنّت و حبّ الحصيد

10:50 و النخل باسقت لها طلع نضید

11:50 رزقا للعباد و احیینا به بلدة میتا کذلک الخروج

به نظر می آید در آیات فوق، خدا صحبت نه از رجعت جسمانی انسان پس از مرگ که از رجعت روح
 به سوی مبدأ اصلی خود پس از طی دوره یا دوره های خود در زمین و به این ترتیب خروج از دایره ی
 ارض می نماید. (روح به زمین تعلق ندارد بلکه از خداست، که اسیر زمین شده است و بالاخره به سوی
 او رجعت می کند و از زمین خارج می شود.) در 4:50 اشاره می شود که از انسان ها بدن هایشان در
 زمین باقی گذاشته شده و اصل آنها که روح آنها باشد مراجعت می کند. در آیات بعد تا 11:50 خدا
 نحوه ی این خروج را به رویش گیاهان تشبیه کرده است و می گوید همانگونه که از آسمان باران به
 زمین می فرستیم (مشابه با نزول ارواح (نجات دهنده) به زمین) و طی فرایند حیات، گیاهان را از دل
 زمین خارج می کنیم شما را نیز طی فرایند نجات (در دوره های تناسخ) از زمین خارج (و آزاد)
 می سازیم و درواقع روح زنده ی شما را از زمین مرده خارج می کنیم. طبق این تفسیر لازم می آید که
 ضمیر هم (45) در 4:50 به روح (214) برگردد:

4×4×19+2×4×4×19-82×4×4×45×45=50+45+214+4. و نیز لازم می آید که منظور
 از الخروج در 11:50، الخروج (840) من (90) الارض (1032) باشد، ...19=840+90+1032، به
 عبارتی مقصود 11:50 عبارت باشد از رزقا (308) للعباد (137) و (6) احیینا (80) به (7) بلدة (41)
 میتا (451) کذلک (770) الخروج (840) من (90) الارض (1032):

$$1032+90+840+770+451+41+7+80+6+137+308=19 \times 19 \times 11-19 \times 11$$

$$11 \quad 1032 \quad 90 \quad 840 \quad 770 \quad 451 \quad 41 \quad 7 \quad 80 \quad 6 \quad 137 \quad 308 \quad 50=19 \times \dots$$

در آیات 19 تا 21 سوره ی 70 بیان می‌شود که انسان سخت آزمند و بی‌تاب خلق شده است، چون صدمه‌ای به او رسد عجز و لابه کند، و چون خیری به او رسد بخل ورزد. و بعد بلافاصله در 70:22 (الا المصلین) و 70:23 (الذین هم علی صلاتهم دائمون) گفته می‌شود غیر از مُصَلِّین، همان کسانی که دائماً در صلاتند. ظاهراً منظور این است که غیر از نمازگزاران، همان کسانی که بر نمازشان پایداری می‌کنند. اما آیا منظور قرآن این است که کسانی که همین نمازهای مرسوم (بی‌روح) ما را می‌خوانند و آنرا ترک نمی‌کنند آزمند و بی‌تاب، خلق نشده‌اند و به هنگام صدمه دیدن عجز و لابه نمی‌کنند و وقتی خیری به آنها می‌رسد بخل نمی‌ورزند؟ مسلماً اینگونه نیست زیرا بسیاری، مثال‌های نقض بسیاری سراغ دارند. پس مسلماً منظور از صلات چیزی جز ظاهر نماز است. صلات واقعی وصل عابد به معبود است. پس گویا منظور 70:22 عبارت است از الا الواصلین که دارای ارزش ابجدی 250 است، $19 \times 70 = 1330$ ، و منظور 70:23 عبارت است از الذین (هم) (45) علی (110) وصلهم (19×9=171) دائمون (111): $19 \times 70 = 1330$ و $19 \times 11 = 209$ و $19 \times 11 = 209$.

مجرمین دوزخی در پاسخ به سؤال بهشتیان که چه چیزی شما را به این روز انداخت می‌گویند ما از نمازگزاران نبودیم. در اینجا نیز مسلماً منظور این نیست که اگر همین نمازهای بی‌محتوای ظاهری را می‌خواندیم بهشتی می‌شدیم بلکه منظور این است که نماز وصل نمی‌خواندیم یا اینکه از واصلین نبودیم. 74:43 قالوا لم نک من المصلین با این توصیفات به‌نظر می‌رسد منظور 74:43 عبارت است از قالوا (138) لم (70) نک (70) من (90) الواصلین (218): $19 \times 19 \times 2 = 729$ ، یعنی در 74:43 منظور از المصلین (1) ل (30) م (40) ص (90) ل (30) ی (10) ن (50) عبارت است از الواصلین (1) ل (30) و (6) ا (1) ص (90) ل (30) ی (10) ن (50): $19 \times 74 = 1386$ و این درحالی است که خود کلمه‌ی الواصلین ویژه است: $19 \times 50 = 950$.

در 7:10 خدا به اینکه انسان را در زمین مکان داده و وسایل معیشتش را فراهم آورده است اشاره می‌کند. در 7:11 اشاره می‌کند که چگونه اصلاً این مکان‌دهی اتفاق افتاد: از طریق تکامل، و تا آنجا که انسان تعالی یافت و آدم برگزیده‌ی خدا شد و روح الهی در او دمیده شد و لایق سجود ملائکه گردید. ابلیس اما بر آدم سجده نکرد. در 7:12 ابلیس علت سجده نکردنش را برتری خود نسبت به آدم می‌داند که از خالق زمین طی روند تکامل به‌وجود آمد درحالی‌که جنس او از آتش است. در 7:13 خدا ابلیس را که قبلاً فرماندهی زمین کرده بود به‌خاطر تکبری که ورزیده بود (و حاضر نشد بر آدمی که از زمین تحت فرمانش آفریده شده سجده کند) از مقام رضوان خود دور می‌کند و حکم به اخراج او از (فرماندهی) زمین می‌دهد. در 7:14 ابلیس تا روزی که زمین بر اثر برخوردی آسمانی به جهنم تبدیل می‌شود از خدا مهلت می‌خواهد که همچنان فرماندهی زمین باشد. در 7:15 خدا این مهلت را به او می‌دهد. در 7:16 و 7:17 ابلیس در انتقام رفتاری که با او شده با خود عهد می‌بندد که تا توان دارد در گمراهی جانشین دیگر خدا در زمین (یعنی نوع آدم و ابنای او) بکوشد. در 7:18 اما خدا که این مهلت تاخت‌وتاز را جهت تسویه و ساخته شدن بنی‌آدم در اختیار ابلیس گذاشته بود به‌زودی در قیامت و هنگام آن واقعه‌ی عظیم که برای زمین رخ می‌دهد امر به اخراج خفت‌بار ابلیس از موقعیت فرماندهی‌اش بر زمین را می‌دهد و او و یارانش را دچار جهنم زمینی می‌نماید.

7:13 قال (131) فاهبط (97) منها (96) فمیکون (207) لک (50) ان (51) تتکبر (1022) فی (90) الارض (1032) فاخرج (884) انک (71) من (90) الصغیرین (1381)، $19 \times 131 = 2489$

ارائه شد قاعدتاً منظور از «فیها» در 7:13 عبارت است از «فی(90) الارض(1032)». در تحقیق کُدی این امر از آنجا که ارزش ابجدی فیها و منها یکی است در حالیکه اشاره‌ی این دو کلمه در این آیه به دو چیز متفاوت است از ارزش ابجدی تفکیک شده‌ی فیها (ف(80) ی(10) ه(5) ا(1)) استفاده می‌کنیم: $19 \times 7 = 130$. پس گویا منظور آیه عبارت است از قال فاهبط منها فمایدون لك ان تتكبر فی الارض فاخرج انك من الصغیرین. اگر بر خلاف قاعده، فمایدون را به صورت دو کلمه مجزای فم و یكون در نظر گیریم برای عبارت قال(131) فاهبط(97) منها(96) فم(121) یكون(86) لك(50) ان(51) تتكبر(1022) فی(90) الارض(1032) فاخرج(884) انك(71) من(90) الصغیرین(1381) داریم:

$19 \times 1381 = 26239$ 131 97 96 121 86 50 51 1022 90 1032 884 71 90 1381. از طرفی به نظر می‌رسد هبوط اشاره شده در آیه از تقرب و رضوان خدا باشد، یعنی گویا، به‌علاوه با همان فرض دو کلمه‌ای بودن فم یكون، منظور 7:13 عبارت است از قال(131) فاهبط(97) من(90) رضون(1056) فم(121) یكون(86) لك(50) ان(51) تتكبر(1022) فی(90) الارض(1032) فاخرج(884) انك(71) من(90) الصغیرین(1381)،

$19 \times 7 = 130$ 131 97 90 1056 121 86 50 51 1022 90 1032 884 71 90 1381...

برای ارزش ابجدی سرجمع عبارت ساختگی از 7:13، قال[208] فاهبط[196] من[166] رضون[1199] فمایدون[426] لك[118] ان[92] تتكبر[1139] فی[165] الارض[1142] فاخرج[992] انك[145] من[166] الصغیرین[1604] داریم:

$19 \times 7 = 130$ 13 208 196 166 1199 426 118 92 1139 165 1142 992 145 166 1604...
7:18 قال اخرج منها مذهباً مدحوراً لمن تبعك منهم لاملأن جهنم منكم اجمعین ترجمه و تفسیر فوق همچنین ایجاب می‌کند که منظور این آیه عبارت باشد از قال(131) اخرج(804) من(90) الارض(1032) مذهباً(788) مدحوراً(259) لمن(120) تبعك(492) منهم(135) لاملأن(152) جهنم(98) منكم(150) اجمعین(174)،

$19 \times 131 = 2489$ 174 150 98 152 135 492 120 259 788 1032 90 804 131...

آیات 26 تا 39 سوره‌ی 15 نیز مضمونی مشابه با مضمون آیات اشاره شده در بالا را دارند. آیه‌ی 15:34 از این مجموعه، عتاب خداست به ابلیس پس از استتکاف او از سجده بر آدم (و نه برای اخراج او از بهشت پس از آن که آدمی را فریب داده بود):

15:34 قال فاخرج منها فانك رجیم به نظر می‌رسد همانطور که در توضیح 7:13 گفته شد در 15:34 دستور خدا به خارج شدن ابلیس از تقرب و رضون خداست، یعنی گویا منظور این آیه «قال فاخرج من رضون فانك رجیم» می‌باشد که دارای ارزش ابجدی 19×135 است.

70:4 تعرج(673)[770] الملكة(136)[347] و(6)[39] الروح(245)[359] الیه(46)[152] فی(90)[165] یوم(56)[164] كان(71)[145] مقدار(345)[466] ه(5)[36] خمسين(760)[932] الف(111)[185] سنه(115)[212]

در مورد این آیه در مقاله «تناسخ در قرآن» صحبت کرده‌ایم. به نظر می‌سد روح که در این آیه به آن اشاره می‌شود همان روحی از خداست که در انسان از طرف خدا، پس از گزینشش از میان مخلوقات تکامل یافته روی زمین، دمیده شد و سپس در آحاد بشر متکاثر شد. ملائکه اشاره شده در این آیه نیز احتمالاً ملائکه موظف به رتق و فتق امور انسان هستند. احتمال دارد عدد پنجاه هزار سال که در این آیه صریحاً به آن اشاره می‌شود بی ارتباط با یکی از تخمین‌های قوی انسان‌شناسان و دانشمندان علم تکامل نباشد که قدمت پیدایش انسان با فرهنگ و متمدن امروز (و نه انواع انسان گونه در حال تکامل) بر روی زمین را حدود پنجاه هزار سال می‌دانند.